



سر دبیر: مینو همتی

Editor-in-chief: Mino Hemati

Email: minohemati@gmail.com

مدیر مسئول: شراره رضایی

Email: shararehzeaei.p@googlemail.com

Managing editor: Sharareh Rezaei

عناوین

- اطلاعیه سازمان رهایی زن و پوستر تبریک سال نو
- آیا خشونت بر زن فرهنگ است؟
- شعر "مرحبا بر این عدالت"
- آموزش علمی و روابط جنسی در مدرسه، یک ضرورت اجتماعی
- مصاحبه رهایی زن با فرح شیلاتداری
- دولت روحانی از هنرمند چه می خواهد؟
- ناگفته هایی از قتل ساناز نظامی توسط همسرش
- سحر بیانی
- اوباش مجازی یا سربازان ولایت
- خود را صاحب ایران می دانند
- باز قصه درد خاموشی و فراموشی
- خودم و دختران تحت ستم جامعه من
- مصاحبه زنان مریوان با فریبا رشیدی
- تراژدی مرگ یک زن جوان ایرانی در آمریکا
- نه..... نمی نویسم
- صفحه خبری
- اطلاعات ارتباط با نمایندگان سازمان رهایی زن و زمان پخش برنامه تلویزیونی
- شراره رضایی
- فاطمه کاظمی
- نسیم روشنائی
- الهه جعفری
- شاهین کاظمی
- مژگان حاصلی
- مینا اسدی

باتوجه به اینکه نظراتی در سطح جامعه مطرح میشوند که نیازمند پاسخگویی و حلاجی در برخورد آزادانه عقاید دارد و بعضا این نظرات مغایر با اهداف و سیاستهای رهائی زن نیز هستند، اینگونه نظرات در "ستون آزاد" منتشر میشود و در همینجا از فعالین حقوق زنان و بخصوص فعالین رهائی زن میخواهیم تا در پاسخگویی به این نظرات کوشا باشند.

مینو همتی

با نشریه رهایی زن همکاری کنید

برای نشریه رهایی زن مطلب و مقالات "اجتماعی، حقوقی، روانشناسی، جامعه شناسی، بهداشتی و..."، شعر، اخبار، گزارش، ترجمه، معرفی کتاب و فیلم های خود را به

Markazi@RahaiZan.org

آدرس ایمیل زیر ارسال کنید.

RahaiZan.Org

سازمان رهائی زن
The Organization for Emancipation of Women



اطلاعیه

بدینوسیله به اطلاع میرسانیم که بدلائل فنی و تدارکاتی برگزاری کنفرانس رهائی زن در ماه فوریه میسر نمی باشد.

تاریخ جدید کنفرانس متعاقبا به اطلاع عموم خواهد رسید.

سازمان رهائی زن

پانزدهم ژانویه 2014

و قانون و نظام آپارتاید جنسی و خشونت سازمانیافته ی دولتی را گرفت و لغو قاطع و کامل قوانین ضد زن و برابری کامل زن و مرد را بعنوان راه حل اساسی در دستور جامعه قرار داد...

با کار فرهنگی و نصیحت کردن مردان و یا با قطره قطره مطرح کردن حقوق زنان تغییری بوجود نمی آید. کما اینکه کارهای به اصطلاح فرهنگی و غرو لندها و طرح مطالبات نازل و قطره ای تا کنون، باری از دوش زنان برنداشته است. این در حالی است که در اعماق جامعه و در نتیجه ی تحمل مشقات فراوان توسط زنان و دختران جوان و پرداخت هزینه های روزمره، این قوانین مدام به چالش کشیده شده و رسوا گشته اند.

نهایتا اگر تغییر جدی در شرایط کار و زندگی زنان و خشونت و جنایت قانونی و سازمانیافته علیه آنان، با حضور جمهوری اسلامی در قدرت، امکانپذیر نشود، باید این رژیم را پایین کشید. اگر نظام آپارتاید جنسی و رژیم ضد زن نوک حمله جنبشهای طبقاتی و اجتماعی قرار بگیرد، هم امید گشایشی هست و هم امید رهایی زنان. ان زمان است که مردسالاری در جامعه و فرهنگ ارتجاعی ضد زن دست و پایشان را جمع می کنند و اگر خشونت یا جرمی علیه زن صورت بگیرد سروکارش با مجازات قانونی است. راه دیگری وجود ندارد./

مذهبی و شرعی را مبنای روابط اجتماعی و بویژه رابطه زن و مرد در خانواده و در جامعه قرار می دهد. در جامعه ای که قوانین نفرت انگیز ضد زن و لمینیزم اسلامی حاکم است، صحبت از اینکه خشونت علیه زن مساله ای فرهنگی و مربوط به رابطه ی مرد با زن است و باید این رابطه را اصلاح کرد... بی معنی است. در این مملکت خشونت تبدیل به جنایت و نظام آپارتاید جنسی و بیحقوقی محض نصف انسانهای جامعه شده است. حجاب اجباری، سنگسار، قتل های ناموسی، جدا سازی زن و مرد در مدارس و حتی وسایل نقلیه عمومی، و قوانین مخرب ضد زن بی شمار دیگری از جمله ی خشونت سازمان یافته ی دولتی و قانونی علیه زن است.

تعریف و تعبیر خشونت برای این شرایط تحمیلی به زنان، کفایت نمی کند. این بسیار بالاتر از خشونت است، جنایت است. جنایتی سازمانیافته و تبدیل شده به قانون باخیل عظیمی از مزدوران و جیره خواران مجری و حافظ، پشت آن. بنا بر این قبل از اینکه یقه مردسالاری در جامعه و خانواده را گرفت، که باید گرفت، و قبل از اینکه کار فرهنگی و نصیحتگویی مردان را بعنوان راه حل مطرح کرد، باید یقه دولت

میگذرم که سرتاپای نظام جمهوری اسلامی و همه نظام های سرمایه دارانه، خشونت و جنایت علیه انسان اند. می خواهم در اینجا صرفا به مساله خشونت علیه زنان بپردازم. در باره ی خشونت علیه زن، بسیار نوشته و گفته شده و فعالین حقوق زنان با هر دیدگاه و گرایش فکری کم و زیاد به آن پرداخته اند. از نظر بخشی از این فعالین و به اصطلاح صاحب نظران و گرایشات گوناگون، خشونت علیه زن در جوامع عقبمانده از جمله ایران، ریشه در فرهنگ و سنت های اجتماعی دارد که تاریخی است و گویا پایانی هم برایش نیست. حتی دولتهای به ظاهر متمدن جهان هم این فرهنگ و سنت و عواقب آن از جمله، خشونت نسبت به زنان را بعنوان نسبت فرهنگی برسمیت می شناسند. اما برخلاف نظریات فرهنگ دوستان و فرهنگ سازان و مصلحین اجتماعی، در همه ی جوامع عقبمانده از هند و پاکستان تا عربستان و عراق... و بویژه در ایران مورد نظر ما، خشونت علیه زن صرفا مساله ای مربوط به سنت ها و فرهنگ نیست و یا انطور که معمول است و میگویند نهادینه نیست. زمانی خشونت علیه زن در ایران نهادینه می شود که جمهوری اسلامی سر کار می آید و اسلام و قوانین



آیا خشونت بر زن، فرهنگ است؟! شراره رضایی

این روزها همه در مذمت خشونت حرف می زنند. حتی آش آنقدر شور شده است که در همین ماه دسامبر، مجمع عمومی سازمان ملل متحد، قطعنامه پیشنهادی جمهوری اسلامی ایران برای مقابله با افراط گرایی و خشونت را با رای مثبت اکثریت قاطع 190 کشور عضو سازمان ملل متحد، از جمله آمریکا و کانادا به تصویب رساند! در همین رابطه هم، جمهوری اسلامی مدت ها است طرحی به نام "اورژانس اجتماعی" برای مقابله با خشونت علیه زنان را مطرح کرده است. بی شرمانه ترین ادعای تاریخ معاصر ادعای جمهوری اسلامی در مخالفت با افراط گرایی و خشونت از جمله خشونت نسبت به زنان است. از خشونت علی العموم



فاطمه کاظمی

مرحبا به این "عدالت!"
حق حضانت برای تو
نام خانواده برای تو
چهار عقد , برای تو
هزار صیغه برای تو
... هوس برای تو!
برای تو فقط پوشش ع و ر ت
هزار سال گذشت

حجاب بر سر من!
درد زایمان برای من!
زحمت خانواده برای من!
"حسرت عشق" برای من !!
حکم سنگسار برای من!
عفاف برای من!
برای من روکش! حتی شده صورت !!
مرض درمان نشد !!

**آموزش علمی روابط جنسی، در مدارس یک ضرورت اجتماعی است
فرح شیلاندری**



پیشگفتار
برخی بدآموزیها و با محرومیت از بموقع آموختن بقیه جان آدمی تمام میشود. تصور کنید که شخصی مجبور به سفرهای دریای اقیانوسهای طوفان زده باشد و در عین حال از آموزش صحیح شنا نیز محروم بوده باشد، آنگاه که به آبهای عمیق پرتاب شود سرنوشتش چه خواهد بود.

آموزش جنسی بموقع و علمی برای کودکان حکم آموختن شنا قبل از ورود به دریای پر تلاطم زندگی را دارد. متأسفانه در کشورهایمانند ایران با اینکه انواع روابط جنسی ناسالم شیوع فراوان دارد، از آموزش سکس سالم و آنهم بطریق علمی و در موسسات آموزش و پرورش خبری نیست. آسیبهای ناشی از بدآموزیهای جنسی برای کودکان و نوجوانان از شمارش خارجند و دولت مردان حاکم صورت مسئله را انکار میکنند چه رسد به ارائه راه حل.

فرح شیلاندری فیلمساز و فعال حقوق زنان در سوئد که در زمینه آموزش روابط جنسی به کودکان تحقیق کرده است به گفتگو می‌نشینیم.

مینوهمتی: مقدمات توضیح دهید، چه چیز باعث شد که بر سر مسئله آموزش روابط جنسی تحقیق کنید؟

فرح شیلاندری: من در ایران تحصیلات ابتدایی دبیرستانی و دانشگاهی را گذراندم خبری از این آموزشها نبوده و درک و اطلاعات کافی راجع به آن نبود. این جا در سوئد هم چیزهایی میشنیدم ولی دقیقا نمیدانستم چه چیزی هست. خیلی کنجکاو بودم. یکی دو بار هم بحثی در گرفته بود با هم وطنها که اینجا زندگی می کنند و بچه هایشان به مدرسه می روند. من دیدم واکنش حادی داشتند و میگفتند ما نمی گذاریم بچه هامون در این جلسات شرکت کنند. روزهایی که آموزش سکس دارند ما می گوئیم که نمی خواهیم آنها شرکت کنند. من منبعی در دسترسم نبود که ببینم چه چیزی نگران کننده است. خیلی کنجکاو بودم بدونم. در

زنان در مورد همین بحثی در گرفت و این طور شد که من شروع کردم به تحقیق در این زمینه. وب سایت ها را چک کردم وب سایت مدرسه را چک کردم. سازمانی برای آموزش سکس و مفاهیم درباره روابط جنسی در مقطع مدرسه که از سال 1955 شروع کرده ولی از سال 1933 بنیان گذاری شده است. از سال 55 آموزش سکس و روابط سکسی در مدارس به نوعی اجباری شده در کنار سایر مقاطع درسی این آموزش هم باید به طور اجباری برای همه کودکان و نوجوانان از مقطع ابتدایی تا دبیرستان انجام بشود. وب سایت را چک کردم یک سری فایل ها و متن هایی پیدا کردم آنها را که به زبان سوئدی بود خواندم منابع بیشتری خواستم به زبان انگلیسی منابعی پیدا کردم. سوال هایی برای خودم وجود داشت با ایمیل این عزیزان تماس گرفتم و سوال هایم را مطرح کردم و جواب هایی دریافت کردم. دیدم چقدر در این زمینه مطلب هست و صریح و چقدر ما نمیدانیم.

مینوهمتی: میتوانی یک مقایسه ساده بین کودکی که در سوئد از طریق مدرسه با پدیده سکس آشنا با کودکی که در جامعه ای مثل ایران از طرق غیر علمی و کنترل

نشده با این پدیده آشنا میشوند را برای ما ارائه دهید.

فرح شیلاندری: یک نمونه که بتوانم الان نام ببرم که برای خود من هم اتفاق افتاد این بود که در دبیرستان یکی از هم کلاس های من سر کلاس پرورشی از خانم معلم پرسید؟ موقعی که دوره عادت ماهانه دختر هست اگر ارتباط جنسی داشته باشد باردار میشود؟ جوابی که معلم من داد طوری بود که تا آخر سال تحصیلی ساکت شدیم و جرات نکردیم سوالی بپرسیم. به شدت پرخاش کرد و گفت تو اصلا دختر نیستی وقتی یک همچنین سوالی مطرح می کنی معلوم است که رابطه جنسی داری. خیلی بد برخورد کرد که ما دیگر جرات نکردیم سوال دیگری بپرسیم. در صورتی که درسی که داشتیم عنوان پرورشی داشت یک مبحث آزاد دانش آموزان دختر سر کلاس دخترانه با معلم زن باید بتوانند سوال هایشان را مطرح کنند. معلم حتی نخواست جوابی بدهد آن سوال را همان جا خفه کرد. در صورتی که در مدارس سوئد هر سوالی که دانش آموز بپرسد معلم وظیفه دارد با صبر و حوصله بدون قضاوت کردن دانش آموز بدون اینکه به او برچسبی بزند جواب بدهد. برای همین من تصویر

مشخص و روشنی از کارکرد بدن خودم نداشتم. داخل بدن من چه اعضایی وجود دارد چطور کار می کنند.؟ در دبیرستان وقتی آناتومی می خواندیم با کارکرد بدن آشنا شدم. وقتی آناتومی می خواندیم وقتی در مورد اندامهای جنسی بود خیلی گذرا رد میشد مخصوصا اگر معلم مرد بود. اینجا از مقطع ابتدایی توضیح اندام و اسم آن اندام جنسی به صورت واضح و روشن توضیح داده می شود. تا برای بچه هیچ شک و شبهی نباشد که سوال بپرسد ا مبهم باشد. اینجا آزاداست در سطح سن و درک و فهم بچه مسائل مطرح می شود و جواب ها داده می شود.

مینوهمتی: از چه سنی آموزش داده می شود از کودکان دبستان، دبستان یا سنین بالاتر؟

فرح شیلاندری: از همان دوره کودکان در سطح و درک بچه در کودکان به صورت نقاشی اندامها و اسم آنها را می گویند. شکل و کروکی بدن را نشان می دهند. این دست این پا با این می دویم و انها هم مفاهیم جنسی هستند همه به هم مربوط می شوند. ما معمولا وقتی اسم سکس می آید اولین چیزی که در ذهن طرف مقابل نقش می بندد رابطه جنسی هم بستری و نزدیکی است. سکس فقط اینها نیست. تمام مسائل عاطفی هر چیزی که آدم را هیجان زده کند سکس است. در آغوش کشیدن بوسیدن نوازش کردن حرف زدن از روی احساس همه مسائل جنسی هستند. هر چیزی مانند اینکه چطور رابطه برقرار کنیم چطور قدم اول را برداریم اگر رابطه ای را دوست نداشتیم چطور تمومش کنیم که آسیبی به هر دو طرف وارد دشه. چیزی که خیلی رویش

آموزش را بر عهده معلم بگذارند. از چند سال پیش این مسائل در آموزش مدارس سوئد اجباری بوده و پدر و مادرها میدانند که بچه‌ها این آموزشها را دیده‌اند ولی با این همه به آنها توصیه میشود که این مسائل را به عهده معلم‌ها بگذارند. این برای من سوال است که چرا بازم اجازه نمیدهند. یعنی بهتر میدانند که معلم بپردازد. به خاطر اینکه ما به عنوان پدر مادر گرایشهای اخلاقی مذهبی سنتی و فرهنگی داریم با خودمون. وقتی ما میخواهیم به بچه‌ها آموزش بدهیم در هر زمینه‌ای اینها دخیل هستند. اینها خودشون را وارد میکنند تاثیر میگذارند. بعضی از پدر و مادرها مذهبی هستند بعضی سنتی هستند به هر طریق توصیه میشود که آنها دخالت نکنند. چون باورهای خودشان را میخواهند به بچه‌ها بقبولانند. ولی در ایران چون ما آموزش تخصصی نداریم بنابر این وظیفه پدر و مادرها میشود و در درجه اول خودشون باید بیشتر بدانند و بعد سعی کنند آموزش بدهند. اگر میبینند که نمیدانند جواب سوال را سر بالا ندهند و بگویند که نمیدانم. خیلی راحت تر است بچه هم راحت تر میپذیرد تا این که جواب مبهمی بدهند. در جواب بچه‌ها چطور به وجود آمد بگویند خدا تو را به ما داد خدا تو را برای ما فرستاد ما یک روز بیدار شدیم تو را توی قلک پیدا کردیم. جواب خوبی نیست برای بچه‌ها ولی اگر پدر و مادر کنجکاو باشند بخوانند یاد بگیرند دنبالش بروند خودشون در حدی که یک بچه نیاز دارد در حدی که به او توهین نشود در حدی که حس کنجکاویش اش سرکوب نشود تربیت را بر عهده بگیرند.

ادامه در صفحه 14 ی

اعتراضی وجود ندارد آگاهی وجود ندارد هر چیزی در این زمینه است تحقیر میشود سوال بکنند توضیح داده نمیشود و یا جواب سربالا میدهند. این مبهم‌ها همه جمع میشود و با این ناآگاهی به دروس بزرگ منجر میشود. من نمیتوانم بگویم همه کسانی که در ایران بزرگ شده‌اند نمیتوانند رابطه برقرار کنند مشکل دارند نه این طور نیست. در ایران وقتی بزرگ تر میشوند کنجکاو هستند و به دنبال مسائل می‌پرسند می‌خوانند تا یاد بگیرند ولی به اکثریت جامعه که نگاه میکنیم میبینیم که این طور نیست. خیلی از زن و شوهرها نمیتوانند با هم رابطه خوبی برقرار کنند نه سکس خوبی دارند نه لذت میبرند از هم‌دیگر. حتی اگر یکی لذت برد دیگری نه. به خاطر اینکه به این مساله به عنوان یک رابطه عاطفی عمیق رابطه‌ای که این دو نفر را به هم نزدیک کند نگاه نمیشود. بعضی‌ها میگویند با اینکه ازدواج کردیم ولی وقتی ارتباط جنسی برقرار میکنیم احساس گناه میکنیم. اینها تاثیرات طولانی مدتی است که از دوران بچگی شروع میشود و تا بزرگسالی ادامه پیدا میکند. یکی از بیشترین پیامدهایی که میتوانم بگویم در این مسائل مربوط به تجاوزها است.

مینوهمتی: با خیرم که در ایران پدر و مادران روشن فکر سعی میکنند خودشان بطور غیر مستقیم و یا از طریق بستگان مورد اعتماد فرزندان خود را با دانش امروزی در مورد روابط جنسی آشنا کنند. بنا بر تحقیقات شما آیا اینکار صحیح است و یا بهترین راه راحل در شرایط امروز ایران میباشد.

فرح شیلاندی: بنابر تحقیقات من در سوئد این طوری است که به خانواده‌ها توصیه میشود که در این مسئله دخالت نکنند. این

گناه انحراف یا چیز عجیب و غریبی نیست. من این سوال را با یکی از اعضای انجمن مطرح کردم و ایشان گفتند این یک فرصت طلایی است برای معلم که وقتی یک هم‌چین مسئله‌ای مطرح میشود در کنار این معلم می‌تواند به خیلی از مسائل دیگر از جمله تبعیض خشونت قضاوت‌های بی مورد پیش داوری‌ها بپردازد. دانش آموزها می‌توانند در این بحث‌ها شرکت کنند. بچه‌ها میفهمند که نه گناه یا مسئله مذهبی است نه عجیب نه انحراف. یاد میگیرند تحمل داشته باشند بفهمند که فقط یک رابطه جنسی یا یک گرایش مطلق جنسی وجود ندارد. گرایشهای جنسی متفاوتی وجود دارد و همه آنها قابل احترام هستند.

مینوهمتی: عوارض ناشی از عدم آموزش صحیح مسائل جنسی کدامند و آیا آسیبهای ناشی از فقدان درک صحیح موضوع براحتی قابل جبران خواهند بود؟

فرح شیلاندی: اثرات زیادی می‌گذارد. اولین تاثیر این است که با نا آگاهی بزرگ میشوند در بزرگسالی هم نمی‌توانند رابطه صحیحی داشته باشند با هر کس چه با شریک زندگی اش چه جنس مخالف حتی با مردم اطرافش. به خاطر اینکه خیلی چیزها را درک نمی‌کنند. وقتی بچه از سن پایین یاد میگیرد که احترام بگذارد به هر نوع گرایش جنسی متفاوت. از سن پایین یاد میگیرد مثلا وسائل و محصولات مثل کاندوم وجود دارد که از خیلی از بیماریها جلوگیری میکند. وقتی بزرگ شد میتواند راحت از اینها استفاده بکند. میتواند از داروخانه بخرد. یا وقتی از سن پایین یاد میگیرد نه گفتن را به امتناع طرف مقابلش به برقراری رابطه احترام میگذارد. مسئله تجاوز گروهی و تجاوز به محارب تجاوز پسر بچه‌ها و غیره در ایران شدت پیدا کرده‌اش به خاطر بسته بودن جامعه است چون

تاکید می‌کنند اینکه هر نوع برقراری ارتباط باید با خواست دو طرف باشد و اگر یک طرف گفت نه باید بهش احترام گذاشت. بنابر این از همان مقطع کودکستان به طور ساده مطرح می‌کنند در دبستان بچه‌ها روراست تر هستند راحت ترند با مسائل جنسی راحت سوال می‌کنند معلم هم راحت جواب می‌دهد. در مقطع دبستان بچه‌ها چطور شکل می‌گیرد دلیلیش چیست و..... در مقطع راهنمایی سن بالاتر می‌رود تا 10 تا 13 سال سوال‌های دیگری مخصوصا دخترها در مورد عادت ماهانه سوال می‌کنند پسرها کمی احساسی تر سوال می‌کنند چطوری رابطه احساسی برقرار کنیم چطور میفهمم عاشق شدم چطوری محبت کنیم چطوری شروع کنیم قدم اول را چطور برداریم. اینها چیزهای مهمی است که در رابطه عاطفی آینده همه بچه‌ها چه دختر و چه پسر لازم است. ندانستن آن باعث می‌شود نتوانند رابطه خوبی برقرار کنند با خواهر و برادر جنس مخالف جنس موافق پدر و مادر و بنابراین از سن پایین شروع می‌شود. روانشناسان می‌گویند از سن 4 سالگی شخصیت بچه شکل می‌گیرد بنابراین 4 سالگی می‌تواند زمان مناسبی برای دادن اطلاعات لازم به بچه باشد. از سطح خیلی پایین شروع می‌شود ولی در حد سن و درک بچه.

مینوهمتی: در اصل شما اعتقاد دارید که شناساندن بدن به کودک یک نوع هویتی به وی می‌دهد و در همین ارتباط چنانچه کودکی گرایش متفاوت جنسی داشته باشد مانند همجنسگرایی خودش را نشان خواهد داد؟

فرح شیلاندی: نشون میده بچه میتواند هم خودش هم سایر همسن و سالاش میتوانند بفهمند که چیز عجیبی نیست فقط نوعی رفتار متفاوت جنسی است.



دولت روحانی از هنرمند چه می‌خواهد؟ نسیم روشناسی

برنداشت و هرگز از انتقادش پشیمان نشد."

او تلویحا هنرمند را به روشنفکری دینی که از ساختار قدرت انتقاد می‌کند، تقلیل می‌دهد و همزمان دو نکته‌ی اساسی به هنرمند دیکته می‌شود. نخست اینکه هنرمند باید با ایمان و مسلمان باشد. دوم اینکه اگر انتقاد می‌کند، باید مانند حافظ چندپهلوی و مبهم انتقاد کند تا تفسیرپذیر باشد، به بیانی دیگر دم به تله ندهد و در شرایط حساس بتواند از بار مسئولیت انتقاد خود، شانه خالی کند. این دقیقا همان خط مشی‌ای است که دولت روحانی در پیش گرفته است: سیاست یکی به نعل و یکی به میخ زدن. آیا هنرمند باید به حافظ اقتدا

هنرمند دولت تدبیر و امید باشد چه هنرمندی باشد و چه هنری خلق کند؟ رییس جمهور چه افقی را برای هنرمندان به تصویر کشیده است؟ چهارشنبه، ۱۸ دی ماه ۱۳۹۲، حسن روحانی در تالار وحدت دیداری با جمعی از هنرمندان داشت. سخنان او حاوی نکاتی است که در این نوشتار به آن می‌پردازیم.

الگوی هنرمند

روحانی سخنرانی خود را با بیان این نکته آغاز می‌کند که سیاستمداران نباید برای هنرمند تکلیف تعیین کنند و هنر سفارش کردنی و دستور دانی نیست. اما بلافاصله می‌گوید "حافظ می‌تواند مقتدای هنرمند ایرانی باشد." اما چرا حافظ؟ زیرا به گفته‌ی او "حافظ سینه‌ای ملامال از آموزه‌های دینی و قرآنی دارد، اما از جهل و خرافه و ریا بیزار است. او با همه نقد و انتقاد که بر حکومت و جامعه داشت در طول تاریخ کتابش قدر دیده و بر صدر نشسته و گاهی آنچنان تعالی یافته که جایگاهش در کنار کتاب حق و قرآن مجید قرار گرفته است. حافظ به قول بعضی‌ها، رند روشنفکر زمان خود بود، در عین ایمان و در عین انتقاد، هرگز از ایمانش دست

شفاف، صریح و قانونی باشد تا از اعمال سلیقه‌ای جلوگیری شود."

آزادی هنرمند و خطوط قرمز نظام کجا با یکدیگر برخورد می‌کنند؟ آزادی چیست؟ ایزایا برلین (Isaiah Berlin) متفکر روس، آزادی را به دو نوع آزادی مثبت و منفی تقسیم می‌کند. او آزادی مثبت را خودمختاری فردی، عمل عقلانی و حق مشارکت در قدرت عمومی تعریف می‌کند. اما آزادی مثبت به مفهوم عمل برحسب عقل، خطایی است که باعث می‌شود ارزش‌ها در یک کل، یکی گردند. اگر جامعه برای فرد اهدافی والاتر از فرد قائل باشد و فرد را برای پایبندی به مصحلت اجتماعی(مصحلت نظام!) وادار به انجام اعمال خاصی کند، مغایر با مفهوم آزادی فردی عمل کرده است. برلین آزادی مثبت را اساس جوامع بسته و توتالیتریستی می‌داند.

اما آزادی منفی بدین معناست که فرد آزادی این را دارد که هر کاری انجام دهد مگر اینکه عمل او به فرد دیگری آسیب رساند یا مانع او گردد. آزادی منفی شالوده‌ی جوامع باز و غیر توتالیتریستی است. اما ساختار سیاسی حکومت ایران توتالیتریستی است. در ایران همواره منافع کل یعنی نظام جمهوری اسلامی، بر منافع فردی افراد ارجحیت دارند.

خطوط قرمزی که روحانی از آنها سخن می‌گوید، مواردی است که اگر افراد به آنها پایبند نباشند، منافع و مصحلت نظام به خطر می‌افتد. در ایران، همواره منافع فرد قربانی منافع کل می‌شود. هنرمند نیز باید در جهت منافع و مصحلت نظام قدم بردارد وگرنه از خطوط قرمز عبور کرده است.

الف. خ، فیلمساز جوان ایرانی، درباره آزادی و حدومرز آن به زمانه می‌گوید: "برای هنر و هنرمند نباید هیچ محدودیتی قائل شد. هنرمند باید آزاد باشد تا عقایدش را در قالب هنر بیان کند. درواقع،

هنر نباید صرفا باعث لذت و شادی شود. زیرا از منظر جمهوری اسلامی، بسیاری از شادی‌ها و لذایذ دنیوی حرام و ممنوع اند. با این اوصاف، از نظر روحانی مطربی و رقص و پایکوبی هنر محسوب نمی‌شوند چون برخلاف ارزش‌های اسلام و انقلاب اسلامی هستند.

صریح ترین خط و نشان روحانی اما این است که هنرمند اپوزیسیون نیست به بیان دیگر، هنرمند نباید سیاسی باشد. نباید مصحلت نظام را خدشه دار کند. از نظر او هنرمند سیاسی در رده‌ی هنرمند قرار نمی‌گیرد بلکه یک فعال سیاسی است که در صورت لزوم مجازات خواهد شد. این دیکته کردن‌ها درحالی است که او در آغاز



سخنرانی خود می‌گوید، سیاستمداران نباید برای هنرمند قالب تعیین کنند و هنر دستوردادی نیست.

خطوط قرمز و آزادی هنرمند

آزادی جوهره‌ی هنر است و ذهن و دستان هنرمند اگر دربند باشند، هنر تولید نمی‌شود. روحانی دراین باره می‌گوید "هنر و آزادی رابطه مستقیم دارند. در غیر فضای آزاد، هنر واقعی خلق نخواهد شد. در بخش هنر نمی‌توانیم با دستور هنر را بیافرینیم و خلق کنیم. هر گونه فضای امنیتی می‌تواند جوانه هنر را بخشکاند" او همچنین می‌گوید "هر نظامی خطوط قرمزی دارد، اما خطوط قرمز باید کاملاً

کند؟ نظر هنرمندان ایرانی در این باره چیست؟ ف. پورپیغمبر، شاعر ایرانی درباره‌ی این موضوع به زمانه می‌گوید "الگوی هنرمند باید خودش باشد! این یعنی هنرمند خلاقیت دارد و می‌تواند خودش دنیای تازه‌ی خود را بسازد و درعین تأثیرپذیری از دیگران، ایده‌های خود را پاس دارد و برای آنها بجنگند."

نه اپوزیسیون، نه زینت مجالس

روحانی مهم ترین خط و نشان را در این بخش سخنرانی می‌کشد. او می‌گوید "هنرمند نه قرار است زینت‌المجالس باشد و نه اپوزیسیون. هنرمند نه قرار است نوک پیکان تحولات سیاسی باشد و نه قرار است گوشه‌نشین خرابات و خانه."

ایوبی، الف. خ، به زمانه می گوید" در هر صورت اگر قرار است ممیزی در کار باشد خیلی بهتر که چارچوب مشخصی داشته باشد و خود هنرمندان که درک درستی از هنر دارند بر ممیزی‌ها نظارت کنند تا کارمندان دولت که عموماً سررشته‌ای از هنر ندارند". ف. پورپیغمبر نیز در این باره به زمانه می گوید "روحانی خوب می داند چه می گوید. وقتی می گوید خود هنرمند باید سانسورچی خودش باشد، منظورش از هنرمند افرادی هستند که در دارو دسته ی خودشان هستند."

قرار دادن هنرمند در جایگاهی که نظارت بر محتوای آثار هنری به عهده ی خودش باشد، بدین معنی است که هنرمند علناً به ابزار کنترل ایدئولوژیک دولتی تبدیل شوند و علاوه بر تولید هنری، نقش بروکرات دولتی را نیز ایفا کند. توسط بروکرات های غیر هنرمند در نهادهای ایدئولوژیک اعمال می شد، به خود هنرمند واگذار می شود و نظارت و کنترل و ممیزی، دیگر توسط خود هنرمند اعمال می شود نه حکومت. او هم دربان و هم جلاد ایده های خود و هنرمندان دیگر است. و بدین وسیله، دولت روحانی هنرمند را بروکراتیزه می کند. وزارت ارشاد نیز، دیگر مکانی خارجی نیست بلکه در ذهن هنرمند جای می گیرد و خودسانسوری در او درونی می شود.

هنرمند، محلل دولت و مردم

روحانی می گوید "دولت در فکر ایجاد آشتی ملی و وحدت ملی است. دولت می‌خواهد کینه‌ها از سینه‌ها برداشته شود. شما باید که می‌توانید زمینه را آماده کنید". اولین بار نیست و آخرین بار هم نخواهد بود که حکام هنرمندان را به یاری می طلبند تا بر فساد، جنایات و بی عدالتی های حکومت ماله بکشند. اما آیا

ادامه ی صفحه 14

باشند که بر هنر نظارت کنند، هنرمند، می‌تواند بر هنر نظارت کند، کارمند دولتی، نمی‌تواند ناظر خوبی برای هنر باشد". او همچنین می گوید "اگر مقررات شفاف و روشن داشته باشیم، آنگاه می‌توان کار نظارت را به صنف‌ها و انجمن‌های تخصصی واگذار کرد، آنها بهتر از کارمندان یک وزارتخانه نظارت خواهند کرد و بیشتر عاشق ایران و کشورند. ما باید این شرایط را برای هنرمندان تسهیل کنیم". و در بخشی دیگر در این سخنرانی می گوید "چرا نظارت بر سینما و کتاب و موسیقی را به اهلش واگذار نکنیم، چه اشکال دارد که انجمن‌های صنفی بخشی



از بار مسئولیت وزارت ارشاد را بر دوش گیرند. به هم اعتماد کنیم؛ دوران، دوران اعتماد است".

او واقعا چه می گوید؟ از سویی می گوید دولت قصد ندارد ممیزی در فرهنگ و هنر را ادامه دهد اما همزمان می گوید ممیزی ادامه خواهد یافت. چه کسانی باید این نقش را به عهده بگیرند: هنرمندان داوطلب و عالمان دینی. همین جا تکلیف هنرمندانی که با علمای دینی سرسازگاری ندارند، روشن است، از حیطة ی قدرت و ثروت خارج می شوند. نیما ایوبی در این باره به زمانه می گوید "ممیزی ممیزی است! چه توسط وزارت ارشادی‌ها باشد چه توسط خود هنرمندان. اما درعین حال، ممیزی وجود دارد و آن مردم هستند که هنری را می پذیرند یا خیر". برخلاف نظر نیما

سرمایه گذاری خواهد کرد. یعنی اگر هنرمندان موضوعات ملی و اسلامی انتخاب کنند، حمایت می شوند. نیما ایوبی در این باره معتقد است "حمایت بیشتر از موضوعات ملی و مذهبی لزوماً هنر فرمایشی محسوب نمی شود. اما باید دید در درازمدت آیا نوعی "خود فرمایش" در بین هنرمند نه چندان متعهد به خویش اتفاق نمی‌افتد؟ آیا بدین گونه هنرمند صرفاً برای خوش رقصی هرچه بیشتر در تمام آئین‌نامه‌های ثبت و ضبط شده حکومتی / ملی انگشت نمی کند؟ اینجاست که دیگر با

نوع جدید و کثیفی از هنر فرمایشی روبه رو می‌شویم".

خود ممیزی: ممیزی هنر توسط خود هنرمند

تیترا این بخش از سخنرانی این است که "دولت قصد ندارد ممیزی در فرهنگ و هنر را ادامه دهد" اما روحانی چنین ادامه می دهد که "این دولت قصد ندارد ممیزی را در فرهنگ و هنر به صورت راه و مسیری که مانع کار هنرمندان باشد، ادامه دهد. ممیزی باید در چارچوب قانون و هدفمند باشد. اگر قانون ابراهام دارد، باید قانون و چارچوب شفاف را در اختیار همه قرار دهیم تا تکلیف همه روشن باشد؛ کار وزارت ارشاد باید تقریباً یک کار اداری باشد. اگر می‌خواهیم کار ممیزی را انجام دهیم، باید گروهی از فرهیختگان، اندیشمندان، هنرمندان، عالمان، حتی عالمان دینی در کنار یکدیگر بنشینند و آنها

همه باید آزادانه نظرات شان را بیان کنند و این شاید باب طبع برخی نباشد. اما باید یاد بگیریم به عقاید و نظرات همدیگر احترام بگذاریم". نیما ایوبی، آهنگساز، که سال‌هاست در حوزه ی موسیقی و ادبیات در ایران فعالیت دارد نیز در این باره به زمانه می گوید "آزادی هنرمند در هیچ جای جهان آنگونه که خواست هنرمند است تامین نمی‌شود! حکومت اگر آزادی بدهد، دولت‌ها بنا به سلیقه و نیز منافع مقطعی آزادی را بازخوانی کرده و به اصطلاح "خم" می کنند".

هنر فرمایشی

حسن روحانی از آغاز سخنرانی سعی دارد به شیوه های مختلف هنرمند را فردی مستقل و هنر را بدون قالب، غیردستوری و غیرفرمایشی عنوان کند. برای مثال می گوید "باید فضای مناسب را برای هنر فراهم کنیم، دولت برای خود رسالت ترویج را بر عهده می‌گیرد، نه اینکه هنر فرمایشی را در دستور کار خود قرار دهد. البته در برخی از موضوعات ملی، مثل فرهنگ ایران و اسلام، که هویت اسلامی و ایرانی ما را نگه می‌دارد و تعالی بخشد، دولت موظف است از آنها حمایت بیشتری کند. ای کاش می‌شد افتخارات هنری ما به نمایش در می‌آمد، ای کاش می‌شد داستان‌هایی که در شاهنامه فردوسی، در مثنوی مولوی که هر دوی آنها آکنده از قصه‌های دینی و ایرانی است، به صورت آثار نمایشی، سینمایی، تلویزیونی و حتی رمان‌های خواندنی روی آنها سرمایه‌گذاری می‌شد". استفاده از واژه های "البته" و "ای کاش" در عبارات بالا قابل توجه است. روحانی بلافاصله پس از عنوان کردن اینکه هنر فرمایشی نیست می گوید "البته برخی موضوعات ملی و اسلامی بر موضوعات دیگر ارجحیت دارند". او هوشمندانه و در لفافه به هنرمندان و تهیه کنندگان هنری می گوید که دولت او روی چه موضوعاتی

از وقتی که «ساناز نظامی» تلفن خانه‌اش را برداشت تا از کلانتری محل در میشیگان آمریکا تقاضای کمک کند تا زمانی که آمبولانس بدن بی‌جان او را به بیمارستان منتقل کرد، همان‌جایی که چند ساعت بعد چشم‌هایش را برای همیشه روی هم گذاشت، سیزده ساعت بیشتر طول نکشید.

اما این زمان کافی بود تا سرنوشت برای یک دختر بیست و هفت ساله‌ای ایرانی که با هزار امید و آرزو تنها چند ماه قبل از کشورش به ایالات متحده مهاجرت کرده بود، برای همیشه جور دیگری رقم بخورد.

چطور می‌توانستم به عنوان یک روزنامه‌نگار ساکن کوالالامپور از پیچ و خم روزهای پابانی ساناز نظامی در آمریکا اطلاع پیدا کنم؟ گزارش‌هایی هست که مطمئنی تا سال‌ها تو را از نظر ذهنی مشغول خواهد کرد و ماجرای مرگ «ساناز نظامی» برای من از این دسته مطالب خواهد بود. مطمئناً آخرین عکس ساناز در بیمارستان که با عکس‌های پرشورش در ایران زمین تا آسمان فاصله داشت، برای مدت‌های طولانی در ذهنم حک خواهد شد. در این تصاویر دیگر نه خیری از لبخند روی صورتش است و نه در چشم‌های نیمه بازش فروغی. چه اتفاقی می‌توانسته افتاده باشد؟

در قرن بیست و یکم، اولین منبعی که به ذهنم رسید فیس بوک بود. با کمی نگرانی به بیش‌تر دوستان ساناز درخواست دوستی فرستادم و کمی درباره هدفم توضیح دادم. تنها چهار نفر از دوستانش مرا در لیست دوستان خود پذیرفتند و دو نفر به پیام من پاسخ دادند. یکی از دوستان دوره دانشگاه ساناز گفت که ترجیح می‌دهد مرا به خواهر وی وصل کند و به احترام این خانواده داغ‌دار، حرفی نزد که موجب رنجش آن‌ها باشد. دوست دیگر ساناز هم گفت: «مدت‌ها بود از او خبری نداشتیم، فقط شنیدیم که پذیرش دانشگاه گرفته و رفته آمریکا. ساناز دختر درس‌خوانی بود. این پذیرش خیلی هم عجیب نبود چون به جرات می‌گویم باهوش‌ترین هم‌کلاسی دوران تحصیلم بود.»

ساناز را در فضای مجازی یافتم و با روزهای عزا آیا توان صحبت با من را فرستادم. انگار حس مسئولیتی افکار عمومی باعث شد که با من

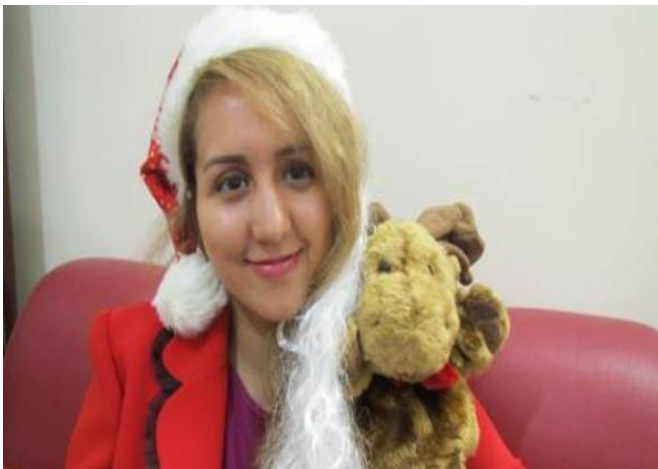
ناگفته‌هایی از قتل ساناز نظامی توسط همسرش سحر بیاتی

رسانه‌ای، به گفته سارا نظامی، ویژه‌ای وابستگی و یا به واسطه

دانشگاه پذیرش تحصیلی دریافت در مقطع دکتری مترجمی زبان بود و دانشگاه میشیگان آمریکا در

ارایه داده بود در مورد دریاچه‌های بود. سارا می‌گوید: «ساناز خیلی میشیگان، سراغ استاد راهنمایش هیچ وقت این اتفاق نیفتاد و

گذشته بود که در مرداد ماه سال راهی ترکیه شدند: «نیما نصیری» در سفر نکرده بود. ساناز یک سال قبل بود. پدر و سارا خواهر بزرگ‌ترساناز با قول‌ها و وعده‌های خانواده نصیری،



در نهایت، «سارا نظامی»، خواهر وجودی که تردید داشتیم آیا وی در این خواهد داشت یا نه، برایش پیغام در فیکال شفاف‌سازی تصویر اشتباه گفت‌وگو کند.

برخلاف خیلی از گزارش‌های خواهر 31 ساله و متاهل وی، ساناز با ازدواج به آمریکا سفر نکرده بود.

ساناز دانشجوی نخبه ایرانی از دو کرده بود؛ دانشگاهی در اوتاوا کانادا فرانسه که رشته فوق لیسانس وی رشته محیط زیست.

تحقیقی که ساناز به استاد راهنمایش میشیگان، مورد استقبال واقع شده دلش می‌خواست به محض رسیدن به بره و ارزش تشکر کنه اما نمی‌دونم چرا استادش را ندید.»

یک سال از ارتباط مجازی نیما و ساناز جاری خانواده ساناز و خانواده نیما کالیفرنیا متولد شده و هرگز به ایران از آن دیدار، مادرش را از دست داده این ازدواج مخالف بودند اما تحت تاثیر بلاخره به این ازدواج رضایت می‌دهند.

سارا می‌گوید که پدر و مادرخوانده نیما خیلی به این ازدواج اصرار داشتند. از نیما خیلی تعریف و سلامت اخلاقی و روانی نیما را بارها تایید کردند و قول دادند از ساناز مثل دخترشان محافظت کنند.

به هر حال، ساناز راهی آمریکا بود چه با نیما و چه بدون نیما. هر چند با قطع و وصل شدن گفت‌وگو و من و سارا، دلیل نهایی رضایت پدر و خانواده نظامی را نمی‌دانم اما با خودم فکر می‌کنم، شاید مهاجرت دختر مجرد به یکنه دنیا در فرهنگ ایرانی امن‌تر و پذیرفته‌تر است تا مهاجرت یک زن متاهل همراه با همسرش. مگر نگرانی بسیاری از والدین ایرانی به هنگام مهاجرت فرزندان‌شان همین تنهایی و بی پشتیبانی احتمالی نیست؟ ششم مهرماه سال جاری ساناز با خانواده‌اش وداع کرد و راهی ترکیه شد. این آخرین دیدار حقیقی خانواده نظامی با ساناز بود. از ترکیه به لس‌آنجلس رفت و پس از مدتی، با نیما راهی میشیگان شد تا تحصیلش را آغاز کند اما زندگی در میشیگان دو هفته بیش‌تر دوام نداشت.

حالا تنها گزارش پزشکی قانونی است که از شب حادثه روایت می‌شود هرچند هنوز هم نمی‌دانیم پیش از تماس ساناز با پلیس چه اتفاقی رخ داده است. در بخشی از گزارش پزشکی قانونی می‌خوانیم:

«نیمه‌های شب هشتم دسامبر 2013 پلیس محلی میشیگان با تماس زنی روبه‌رو می‌شود که با صدای سست و بی‌حالش تقاضای کمک می‌کرده است.

افسران کلانتری بخش هانون در "دالربی" میشیگان راهی محل سکونت زن جوان شدند. در زمان ورود، افسران ساناز را در حالی یافتند که مقداری خون در اطراف دهانش جمع شده بود و تقریباً بی‌هوش بود. به گفته شوهرش، او موی ساناز را گرفته و سرش را چندین بار به زمین کوبیده بود. ساناز به سیستم درمانی پورتیج منتقل شد که در آن جا عکس‌برداری، خون‌ریزی زیر پوسته مغزی در سمت راست را نشان داد. موقعیت وی همچنان وخیم‌تر شد و او را فوری به بیمارستان عمومی "مارکت" منتقل کردند. در بیمارستان عمومی مارکت، ساناز را زیر دستگاه تنفسی قرار دادند و کمی پس از بستری شدن، از نظرمغزی مرده اعلام شد. این تشخیص در ساعت 13 و 10 دقیقه روز 9 دسامبر 2013 (18 آذر 1392) اعلام شد. دو روز بعد ساناز را از دستگاه تنفس جدا کردند.»

خواهر ساناز در گفت‌وگوهای بریده و با فاصله‌ای که با هم داریم، می‌گوید که ما حتی نمی‌دانیم دقیقاً نیما چرا این کار را کرده است. آن‌ها موفق نشدند با نیما نصیری بعد از این حادثه صحبت کنند و خانواده نصیری هم حتی برای تسکین خانواده ساناز هیچ تماسی با آن‌ها نداشته‌اند.

«حنیف کاشانی»، همکارم که ساکن آمریکاست تلاش می‌کند تا با دوستان نیما نصیری ارتباط برقرار کند اما با چند برخورد تند و سکوت روبه‌رو می‌شود. پرسش‌های بسیاری ذهن ما را درگیر می‌کند. آیا نیما بیماری روحی و روانی داشته؟ آیا ساناز پیش از این هم شکنجه می‌شده است؟ گزارش پزشکی قانونی را که سارا ارسال کرده بود، به ویراستار بخش انگلیسی می‌فرستم. «آزاده معاونی» پس از چند دقیقه، ایمیل می‌زند و می‌پرسد: «چرا وزن ساناز این قدر کم بوده؟ آیا ساناز دچار کاهش وزن شده؟ یا از اول این قدر لاغر بوده؟»

پاسخ سارا منفی است: «من و ساناز باشگاه بدن‌سازی می‌رفتیم. آن روزها که حسابی ورزش می‌کرد 53 کیلو بود اما هیچ وقت از 49 کیلو وزنش کمتر نشده بود. ما هم از وزنی که گواهی پزشکی قانونی نوشته بود حسابی تعجب کردیم.»

9 کیلو کاهش وزن به گواه پزشکی قانونی موضوع ساده‌ای نیست اما چطور می‌شود به این پرسش پاسخ داد که آیا ساناز در این مدت کوتاه زندگی مشترک بارها و بارها آزار روحی و جسمی دیده است؟ ساناز در هنگام مرگ به گواه پزشکی قانونی، 172 سانتی‌متر قد و 40 کیلو وزن داشته است.

گواهی پزشکی قانونی ابعاد دیگری از ماجرا را نیز آشکار می‌کند؛ چندین اثر کبودی یک شکل با فاصله‌های یک اندازه در یک خط صاف روی ران پای ساناز؛ کبودی کامل دست‌ها و سرشانه و کبودی پا و پارگی ناخن شست پا.

اما برای اثبات شکنجه‌های متعدد به شواهد بیشتری نیاز داریم؛ به حرفی یا تغییر رفتاری در ساناز. اما سارا می‌گوید: «نه، به ما هیچ وقت از شکنجه یا آزار دیدن چیزی نگفت. هربار که حالش را می‌پرسیدیم فقط می‌گفت خوبم. اما روزشنبه، یک روز پیش از حادثه، رفتارش کمی عجیب بود. برای من متنی را ترجمه کرده بود که برخلاف دقت و وسواس همیشگی که داشت، ناقص بود. تعجب کردم و پرسیدم ساناز طوری شده، خوبی؟ تنها پاسخ ساناز این بود که خوبم. با پدرم هم تماس داشت اما از روشن کردن وب‌کم طفره رفت.»

میزان الکل در خون نیما توسط پلیس می‌شینگان 1.5 درصد اعلام شده در صورتی که خانواده نیما ادعا کرده بودند او به مشروبات الکلی لب نمی‌زند. آیا ادعاهای دیگران‌ها مبنی بر سلامت اخلاقی و روانی نیما هم دروغ و کذب بوده است؟

یکی از دوستانم توجه مرا به عکس‌های نیما نصیری در فیس‌بوک جلب می‌کند. عکس برگ ماریجوانا و چندعکس عجیب از نیما با سر و وضع آشفته که هیچ شباهتی به او کنار ساناز ندارد. از سارا می‌خواهم وکیل پرونده را به من معرفی کند تا شاید او بتواند ما را به نیما نزدیک کند، اما سارا می‌گوید: «ما هیچ وکیل یا نماینده‌ای در دادگاه 13 ژانویه نداریم. حتی زمان دادگاه را یک خبرنگار محلی به ما اطلاع داد.»

من و حنیف کاشانی هم‌چنان در تلاش برای کسب اطلاعات بیشتر از نیما نصیری هستیم. در نهایت سارا اطلاعات تماس با افسر پرونده را به من می‌دهد. قتل در می‌شینگان رخ داده، خانواده ساناز در تهران هستند و من در کوالالامپور. انگار همه سرنوشت ساناز به جهان مجازی ختم شده است؛ از ازدواج تا زندگی در آمریکا و مرگ در می‌شینگان. حالا اما نوشتن از او هم تنها با مدد ارتباطات مجازی امکان‌پذیر است.

توماس، افسر رسیدگی به پرونده ساناز نظامی از آن جا که تحقیقات در خصوص این پرونده هم‌چنان ادامه دارد، نمی‌تواند اطلاعات زیادی به رسانه‌ها بدهد. وی در گفت‌وگو با حنیف کاشانی گفته است: «با توجه به این که ادله کافی برای قتل از پیش طراحی شده وجود ندارد، نیما نصیری به قتل از نوع دوم متهم شده است. به گمان ما، در روز حادثه درگیری فیزیکی بین متهم و مقتول رخ داده است. نیما نصیری بدون درگیری توسط پلیس بازداشت شده و هم اکنون در اداره پلیس در بازداشت به سر می‌برد و همکاری خوبی با ماموران پرونده داشته.»

توماس 13 ژانویه را زمان مصاحبه نهایی نیما نصیری اعلام می‌کند تا تصمیم نهایی در دادگاه قضایی گرفته شود. گویا 13 ژانویه زمان برگزاری دادگاه نیست و احتمال دارد محاکمه نیما تا یک سال هم به طول بیانجامد.

توماس همچنین گفته: «بسیاری هنگام صحبت از پرونده می‌گویند نیما ایرانی و مسلمان است، اما پرونده وی هیچ ربطی به مسلمان بودن وی ندارد و با توجه به این که نیما در آمریکا متولد شده، صد درصد آمریکایی محسوب می‌شود حتی اگر والدینش ایرانی باشند.»

در ادامه گفت‌وگو، توماس بسیار متعجب است که «ایران وایر» دو مین یا سومین رسانه‌ای است که با وی تماس گرفته است. گفته است: «در موارد مشابه، من مجبورم به هزاران سوال در خصوص پرونده پاسخ‌گو باشم در صورتی که در این مورد رسانه‌ها با همان اطلاعات اولیه، گزارش‌های خود را منتشر کردند.»

افسر پرونده از برخورد خوب و مهربانانه خانواده ساناز هم با اشتیاق صحبت کرده و گفته است درک خوبی از مسایل دارند و می‌دانند ساناز به آمریکا علاقه‌مند بود که برای تحصیل به این جا آمد.

این پرونده برای توماس رمزگری یکی از احساسی‌ترین پرونده‌های است که مسوولیت آن را پذیرفته است. وی در این باره گفته است: «زمانی که آسیب‌شناس در حال کالبدشکافی ساناز بود، من شخصا به گورستانی رفتم که قرار بود ساناز در آن جا دفن شود. از آن جا عکس گرفتم و برای خواهر ساناز فرستادم. نامه‌های پستی ساناز را جمع‌آوری کردم تا زمانی که پرونده مختومه اعلام شد برای خانواده‌اش ارسال کنم. برخی از وسایل شخصی ساناز را هم نگه داشته‌ام تا برای خانواده او بفرستم.»

گفته است: «حساب بانکی ساناز را بستم، با وکیل تماس گرفتم و احساس می‌کنم نماینده رسمی خانواده ساناز در این جا هستم. افتخار می‌کنم که می‌توانم این کارها را برای خانواده‌ای انجام بدهم که هزاران مایل با ما فاصله دارند.»

توماس تعریف کرده است که پرستاران و پزشکان بیمارستان نیز فوق‌العاده بودند و خانواده ساناز هم این را درک کردند: «شگفت زده شدم چون امروز بسته پستی بزرگی را دریافت کردم که پدر ساناز برای قردانی از پرستاران و پزشکان بیمارستان ارسال کرده بود؛ بسته‌ای پر از صنایع دستی و خوراکی‌های ایرانی بود که خانواده ساناز خواسته بودند به دست کارمندان و پرستاران بیمارستان برسد.»

این افسر پلیس آمریکا می‌گوید داستان یک سریال و یا فیلم تلویزیونی نیست، پرونده ساناز برای آنها حالا کاملا احساسی و شخصی شده است و به شدت پی‌گیر ماجرا هستند.

با وجود وضعیت نامناسب روحی پدر ساناز، خانواده او نمی‌توانند در دادگاه و محاکمه نیما حضور پیدا کنند. اما افسر پرونده بارها گفته است که تمام توانش را برای به نتیجه رساندن پرونده صرف خواهد کرد.

به گفته سارا، فقط یک چیز می‌تواند حال پدرشان را خوب کند: «گفت‌وگو با افرادی که اعضای بدن ساناز به آنها اهدا شده. ما فقط می‌دانیم قلب ساناز در سینه دختری 12 ساله می‌تپد. خیلی دوست داریم اعضای بدن خواهرم الان در بدن چه کسانی هستند؟ حال عمومی آنها چگونه است.»

سارا اشد مجازات برای نیما را خواستار است. توماس رمزگری اما گفته است: «خواهر ساناز خیلی عالی انگلیسی صحبت می‌کند اما کیفیت تماس‌های تلفنی خوب نیست. ولی ایمیل‌ها کاملا واضح هستند. آنها می‌خواهند بدانند شرایط دادگاه چگونه پیش می‌رود و حق هم دارند اما با قوانین و شرایط ما آشنا نیستند و این امری کاملا طبیعی است.»

تفاوت‌های فرهنگی بین ایران و آمریکا سبب شد تا در ابتدای امر، سارا نظامی فکر کند اشد مجازات نیما اعدام خواهد بود اما توماس گفته است: «من به آنها توضیح دادم که قانون اعدام در ایالت می‌شینگان وجود ندارد و اگر نیما محکوم شود به این معنی است که 25 سال زندانی خواهد شد. حداقل زندان در ایالت می‌شینگان در قتل درجه دو، 13 سال و نیم حبس خواهد بود.»

در مورد مراسم دفن ساناز نیز افسر پرونده توضیح داده زمانی که ساناز هنوز به دستگاه‌های حیات نباتی خود متصل بوده است وی با چند نهاد اسلامی تماس می‌گیرد تا هزینه فرستادن پیکر ساناز به ایران را با کمک آنها فراهم کند اما هیچ پاسخی دریافت نمی‌کند.

توماس اضافه است: «هزینه فرستادن ساناز بالا بود و من فکر کردم با وجود جمعیت بالای مسلمانان منطقه، حتما می‌توانم از آنها کمک بگیرم. اما متأسفانه هیچ کمکی صورت نگرفت و ما نتوانستیم این هزینه بسیار زیاد 10 هزار دلاری را تامین کنیم.»

در نهایت پدر ساناز می‌گوید شاید اگر ساناز هم بود، آمریکا را برای به خاک سپرده شدن انتخاب می‌کرد. در این شرایط، تمام هزینه‌های خاک‌سپاری ساناز از سوی شهری که او در آن به قتل رسید و دفن شد به خانواده داغ‌دار وی اهدا شده است.

حالا ساناز نظامی در خاک آمریکا، در شهر «هاتون» ایالت می‌شینگان به آرامی خفته است. افسر پرونده خود را نماینده خانواده وی می‌داند و محبت و رفتار انسان‌دوستانه پدر و خانواده ساناز، ایالت می‌شینگان را به شدت تحت تاثیر قرار داده است. اما هم‌چنان ابهامات درباره نیما نصیری پا برجاست. پرسش‌هایی از این قبیل که آیا ساناز قربانی خشونت خانگی بوده؟ آیا نیما مشکل روانی داشته؟ آیا ساناز در مدت کوتاه زندگی مشترکش بارها از نظر روحی و جسمی شکنجه شده؟ در شب حادثه بین نیما و ساناز چه گذشته است؟ پرسش‌هایی که شاید تا پایان جلسه‌های دادگاه باید برای پاسخ به آنها صبر کرد.

با تشکر از حنیف کاشانی در واشنگتن - 17 دی 1392

همه جا حضور دارد و این روزها بیش از هر جا در فضای مجازی، تجسم بی‌فرهنگی و تحقیر آزادی بیان است. ستیزه‌جو، پرخاشگر، درشتگو و بی‌پرواست. آسان اهانت می‌کند و راحت حرمت می‌شکند. گستاخی او را حد و مرزی نیست. با احساس شرم یکسره بیگانه است. اگر قلم زمانی حرمتی داشت، او اینک از آن برای زخم‌زدن استفاده می‌کند، درست مانند تیغی چاقو!

**اوباش مجازی یا سربازان
ولایت فقیه
الهه جعفری**

فضای مجازی برای او حکم «چاله میدان» را دارد. پس آمده تا «نسق بگیرد» و «رو کم کند» و به این آمدن خیلی هم می‌بالد. گر چه نمادی از احمق است، ولی حماقت برای او پدیده‌ای است که فقط دیگران می‌توانند آن را مرتکب شوند!

در بیشتر موارد محصول خانواده‌ای بی‌فرهنگ و عقب مانده بوده و در مناسبات خانوادگی اقتدارگرایانه‌ای بالیده است.

جمهوری اسلامی به مثابه حکومت روحانیان و اوباش، نسلی از این فرومایگان را در دامان خود پرورده و روانه‌ی جامعه و فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی کرده است. قطعاً جملگی اینان سخنگویان و قلم به‌مزدان بی‌واسطه‌ی نظام حاکم نیستند، ولی بی‌تردید همه‌ی آنان محصولات جانبی و قانونمند این نظام سفله‌پرورند و با فرهنگ آن سنخیت دارند.

اینان با نیرویی ویرانگر، هم در جهان واقعی و هم در فضای مجازی، همواره در مناسبات میان انسان‌ها اخلاص می‌کنند و بنیاد امر اجتماعی را سست و نهایتاً ویران می‌سازند. حضور اینان در هر محیطی، فضای گفت‌وگو را مسموم و غیرقابل تحمل می‌کند.



با چند ویژگی اساسی، می‌توان شخصیت شان را در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی بازشناخت: هر آینه دیدید کسی بی‌پروا اهانت می‌کند و تهمت می‌زند و از تحقیر و هتک حرمت دیگران لذت می‌برد، کسی از ناکامی دیگران شاد می‌شود و آنان را ریشخند می‌کند، کسی خود را به هر قیمتی در کانون همه‌ی رویدادها قرار می‌دهد و به همه تحمیل می‌کند، و کسی با پیگیری بیمارگونه، به بدبینی نسبت به دیگران، جو دشمن‌پنداری و توهم توطئه دامن می‌زند، بدانید که ویشی دارد کارت ویزیت خود را به شما ارائه می‌دهد!

نابود با حماقت دینی حاکم بر ایران

روزی نیست که خبر ناگواری از درون ایران در خصوص نقض حقوق بشر در رسانه‌ها درج نشود. امروز مردم ایران، به اسارت افرادی درآمده‌اند، که بر اساس قانون اساسی موجود، خود را صاحب ایران میدانند و هر کاری که دلشان می‌خواهد برای بقای خود انجام می‌دهند. به اسم دین، انسانها را اسیر خودمحموری و قدرت طلبی خود نموده‌اند. هر اعتراضی را سرکوب مینمایند و هر منتقدی را روانه زندان میکنند. چقدر تلخ است سرنوشت یک ملت بزرگ را، که این حکومت توتالیتیر رقم میزند.

روی سختم با خامنه‌ای و اصلاح طلبانی است، که سی و پنج سال به سرکوب و چپاول ایران ادامه می‌دهند و برای بقای خود از هیچ چیز نمیگذرند. آیا برآستی این جماعت به آینده ایران و فرزندان خویش فکر میکنند؟ آیا انسانیت در وجود شما هست؟ آیا این بود، ان اسلام رحمانی که به مردم وعده بهشت، امکانات و رفاه را میدادید؟ اگر فرزندان شما بجای ستار بهشتی، سهراب اعرابی و دیگر کشته شدگان در راه آزادی چنین سرنوشت شومی داشتند، چه واکنشی نشان میدادید؟ امروز شما تکیه بر قانون اساسی موجود، باعث سلب اسپایش و آزادی مردم شده‌اید و مردم از کوچکترین حقوقی برخوردار نیستند. امروز سراسر حکومت شما بوی تعفن و فساد میدهد. تا کی و چه زمانی میخواهید همین روند قرون وسطی را ادامه دهید؟ مطمئن باشید حکومت شما که با عدم مشروعیت مواجه است، به زودی سقوط خواهد نمود و سرنوشت صدام و قذافی در انتظار شماست.

امروز همه ما شاهد ویرانی ایران هستیم. این حکومت برای دور زدن تحریم‌ها خسارت‌های میلیاردی به ایران زده است و عملاً تولید را از بین برده، و فقر را گسترش داده است. امروز خامنه‌ای به امپراطوری 95 میلیارد دلاری تبدیل می‌شود و 700 میلیارد دلار پول از درآمد نفتی در دوران محمود احمدی‌نژاد به جیب این چپاول‌گران رفته است.



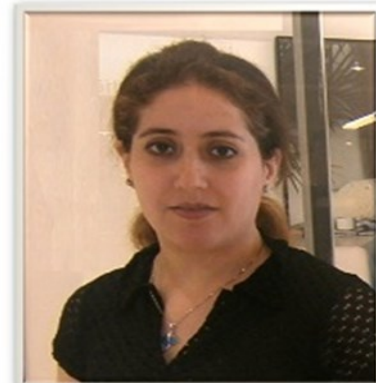
خود را صاحب ایران میدانند !

شاهین کاظمی

چرا پاسخگو نیستید ؟

باید از اصلاح طلبان پرسید، این همه پول چرا خرج حزب الله و حماس و اسد میشود. باید از این جماعت سوال نمود، چرا با ثروت ملی ایران در جهت عکس منافع ملی حرکت میکنید. دروغ و عوام فریبی شما، تمام منافع ملی ایران را با خطر جنگ و تجزیه مواجه کرده است. در پایان خطاب من به مردم ایران است، که باید در مقابل این همه ظلم و فساد و چپاول از خود واکنش نشان دهند و در مقابل این حکومت با اتحاد، ایجاد تشکیلات و سازماندهی برای برقراری یک حکومت دموکرات بر اساس اعلامیه جهانی حقوق بشر به پا خیزند. امروز شعار همه ما باید حاکمیت ملی و حقوق شهروندی باشد. تا این اتفاق نیفتد این حکومت به کشتن زندانی کردن، اعدام، شکنجه، چپاول و غارت ادامه خواهد داد. ظلم پایدار نیست و این حکومت توسط مردم و آزادی خواهان سقوط خواهد کرد.

مرگ دیکتاتور فرا میرسد.



باز قصه درد خاموشی و فراموشی مزگان حاصلی

غروب شده بود، باز التهاب دیر رسیدن به خانه و پرسش و پاسخ‌های همیشگی ترس را به جانش انداخته بود. دوستی را می‌شناختم که دارای مدرک کارشناسی ارشد از یکی از بهترین دانشگاه‌ها و رشته‌های تحصیلی بود، دختری که سالها کار کرده بود و پس انداز خوبی داشت، اما خواستگار خوبی نداشت. چهره و تیپ او از بیم تذکرها پدر، امروزی نبود! با سختی‌های فراوان توانسته بود خود را از محیط خانه ی همراه با سخت‌گیری‌های پدر و سکوت همیشگی مادر دور کند و با غرق شدن در دنیای درس و دانشگاه تن به فراموشی امروز سپرده و در آرزوی فردای نیامده، خود را تسکین دهد. با استعداد فراوانی که داشت توانسته بود به رشد بالایی از نظر تحصیلی و تخصصی در اجتماع دست یابد، تا که شاید فرصتی برای دور شدن از تحقیرهای کودکی برایش مهیا شود. اما نکته مهم آن بود که هیچ گاه شاد نبود، هیچ نمی‌گفت و لبخایش همیشه بسته بود، با چهره‌ای خسته، همواره فطره اشکی گوشه چشم‌هایش بیشتر می‌زد. این تنها سناریو کوچکی ست، از هزاران داستان و درد مدرنی که به مشکلات بسیاری از زنان پیوند خورده است.

افسردگی زنان در ایران

افزایش روز افزون آمار افسردگی در ایران بسیاری از کارشناسان حوزه خانواده و زنان را با نگرانی روبه رو کرده است، چرا که بنا به اعلام متخصصین، آسیب پذیری زنان و دختران در این موارد بیشتر نمود پیدا می‌کند.

طبق تحقیقات صورت گرفته در سال ۸۹ و ۹۰ حدود ۲۳/۶ درصد افراد ۱۵ تا ۶۴ سال کشور که ۱۲ میلیون نفر می‌شوند دچار اختلالات روانی هستند، که بنا به اظهارات کارشناسان هم اکنون این آمار به دلایل وجود مشکلات مختلف رشد روز افزونی دارد. آمارها نشان می‌دهند که ۳ تا ۲۵ درصد دانش آموزان نیز از انواع بیماری‌های روانی رنج می‌برند.

مطالعات بالینی نشان می‌دهد که خطر افسردگی، زنان را بیش از مردان تهدید می‌کند و احتمال ابتلای آنان به اختلالات خلقی دو برابر مردان است. همچنین در بسیاری از خانواده‌ها مادر به فردی فداکار با گذشته‌ی همیشگی و یاری رسانی یک سو به تبدیل می‌شود، فردی که به تدریج آنقدر به سرویس دهی به سایر اعضای خانواده مشغول می‌شود که رفته رفته به جایی فراموش می‌کند، به حدی که

حقوق عاطفی و شخصیتی وی در حداقل‌ترین شرایط قرار می‌گیرد و شخص رفته رفته در دنیای فراموشی و افسردگی غرق می‌شود. پنهان و حتی ناشناخته ماندن این بیماری اغلب دامنه ی آسیب رسانی این مساله را گسترده تر می‌نماید. افزایش مشکلات خانوادگی، جدایی از همسر، افزایش فشارهای اقتصادی، ساعات اشتغال بالا، فشارهای اجتماعی، ناامنی‌های حقوقی، همه و همه از مهم‌ترین عوامل به وجود آورنده اختلاط روانی در زنان شناخته شده است. اینجاست که تاثیر متقابل شرایط روحی مادر در خانواده

بر روی مراحل رشد و حفظ سلامت روحی و روانی فرزندان تاثیر مستقیم خواهد داشت، مساله‌ای که سلامت جامعه را در آینده ای نه چندان دور نیز تحت الشعاع خود قرار خواهد داد. بنابراین پر واضح است آینده‌ای که با خیل کودکان افسرده ی امروز شکل بگیرد، راهی روشن به سوی موفقیت نخواهد یافت.

اما علایم افسردگی در زنان اغلب با نشانه‌هایی همچون غم و ناامیدی همراه است. اختلال در خواب و تغذیه، گوشه گیری، بی‌میلی به کار، کاهش میل جنسی، پرخاشگری، زودرنجی، خستگی، منفی بافی، عدم تمرکز و تمایل به خودکشی را می‌توان از مشخص ترین علایم افسردگی در زنان نام برد.

بنا به گفته ی رییس مرکز مطالعات وزارت ورزش و جوانان، افسردگی شایع‌ترین اختلال روانی میان نسل جوان کشور است. به گفته وی میزان افسردگی در بین دختران بیشتر از پسران است. همچنین در گزارش انجمن روان‌شناسی ایران آمده است که سهم زنان ایرانی از اختلال روانی، سه تا چهار برابر بیشتر از حد معمول است.

بر اساس تحقیقات صورت گرفته، تبعیض‌ها و تعارض‌های اجتماعی نیز یکی از مهم‌ترین عوامل ایجاد افسردگی در زنان شناخته شده است. علاوه بر این، عوامل هورمونی و تاثیر آنها بر دوران‌های بلوغ، حاملگی، دوران بعد از زایمان و همچنین یائسگی، عدم برخورداری از ثبات و اعتماد به نفس کافی، ریشه بسیاری از انواع افسردگی در زنان محسوب می‌شود.

استقلال زنان گناهی نابخشودنی

در کنار این موارد، بی توجهی به حس استقلال دختران در زمینه خانوادگی و اجتماعی نیز مزید بر علت است، همچنین بالا رفتن سن ازدواج دختران و یا عدم ازدواج آنان یکی از مهمترین مشکلات جامعه امروز محسوب می‌شود، چرا که آنان اگرچه از نظر شغلی و درآمدی متکی به خود باشند، باز تا زمانی که موفق به ازدواج نشوند همچنان مجبور به زندگی با والدین خود خواهند بود. زندگی مستقل و جدا برای زنان از لحاظ خانوادگی و اجتماعی تقریبا جزو غیرممکن‌های جامعه، مذهب و فرهنگ مردسالانه ایران محسوب می‌شود و گاهی دخالت والدین زنان مجرد حتی تا سنین بالای ۳۰ و ۴۰ سال نیز هویت فردی و

اجتماعی آنها را به زیر پا می‌کشد.

از این رو رفع تفاوت‌های اجتماعی و جنسیتی یکی از مهمترین راهکارهایی ست که می‌تواند نجات بخش زنان و حافظ حریم شخصی و سلامت روانی آنان باشد.

از این رو به عقیده بسیاری از کارشناسان بهبود شرایط اقتصادی، امنیت شغلی، شرایط مناسب کار و حمایت‌های اجتماعی و خانوادگی از فاکتورهای کاهش افسردگی در زنان محسوب می‌شود. در نتیجه برقراری عدالت و رفع تبعیض چه در محیط کوچک خانواده و چه در جامعه یکی از مهمترین راههای کاهش بروز افسردگی شناخته می‌شود.

امروزه روز در دنیای زندگی می‌کنیم که دیگر مرزها برداشته شده، دیگر مذهب، جنسیت، رنگ پوست، ملیت و قومیتها بر یکدیگر برتری نداشته، انسانها تلاش می‌کنند بدون در نظر گرفتن تمامی این تفاوتها، با هم و در کنار هم زندگی مسالمت آمیزی داشته باشند. اما در این میان هنوز هم هستند کسانی که این گونه افکار را برنمی‌تابند و سعی بر این دارند که با قدرت و اعمال زور و خشونت این افکار پوسیده را نهادینه کنند.

اما هم اکنون در ایران با وجود تمام این مشکلات، دختران و زنان با تمام کاستی‌ها و کمبودها توانسته اند در زمینه‌های مختلف توانایی‌های خود را به اثبات برسانند، استفاده از واژه اثبات به آن دلیل است که می‌بایست با تمام قوا هویت اجتماعی و فردی که از آن محروم شده اند را نیز زنده می‌کردند. افزایش آمار دانشجویان دختر، افزایش زنان شاغل و دریافت مقام‌های آموزشی و ورزشی خود گواه این ادعاست.

در طی این سی و اندک سال زنان در زندان و محبس‌های مذهبی - سیاسی و انسانی راه خود را آهسته و با تمام سختی‌ها به پیش برده اند و بار عظیمی از فعالیت‌های اقتصادی جامعه را به دوش می‌کشند.

اما متأسفانه همچنان نابرابری‌های جنسیتی از محیط خانواده گرفته تا عرصه‌های ورزشی و آموزشی، بر گلوگاه زندگی شخصی و اجتماعی آنان فشار می‌آورده و دختران را ناخواسته به جنس دومی بدل کرده که اعتماد به نفس آنان به بازی گرفته شده است./



**خودم و دختران تحت ستم
جامعه من
فریبا رشیدی**

مثل من و امثال من باید خفه شویم و به خاطر شرف و ناموس و عرف همه چیز را قبول کنیم چاره‌ای جز این نداریم در غیر اینصورت زیر ضربات چاقو و یا ضرب گلوله باید با مرگ دست و پنجه نرم بکنیم و یا اینقدر به ما فشار بیاورند که راه چاره‌ای جز خودکشی نداشته باشیم.

۲. در سالهای اخیر ما شاهد مبارزه متشکل زنان در مریوان بوده‌ایم خصوصا علیه قتل‌های ناموسی که مکرر تکرار میشوند، شما میتوانید

در مورد این مبارزات برایمان مثال‌های بیاورید؟

یکی یا دوتا سمینار در مریوان تحت عنوان ناموس و خشونت علیه زنان بوده و سمینار ۲ روزه بوده، مبارزات علیه خشونت زمانی کارای داره که فرهنگ و عرف عوض بشه، تا زمانی که ناموس و عرف و فرهنگ‌های اسلامی و دینی و مذهبی و مردسالاری باشد این مبارزات هیچ فایده‌ای ندارد، و تا زمانی مثل یک جنس به زن نگاه کنند و زن را مثل کالا مورد معامله قرار بدهند هیچ فایده‌ای ندارد و از دیدگاه مردان، زن ناموس و حیثیت آنهاست و هیچ کس حق ندارد به او نگاه کند و یا با او حرف بزند و یا هر چیز دیگری. پس تا زمانی ما تسلیم این فرهنگ غلط و کهنه پرستی و ناموس و غیرت و سنت‌های مذهبی باشیم، ما همچنان شاهد خشونت، قتل‌های ناموسی، خودسوزی خواهیم بود.

آنموقع من که مریوان بودم وقتی که خانم فرشته نجاتی توسط پدرش به قتل رسید، و سرش را از تنش جدا کرد، مردم به پا خواستند و اعتراض کردند ولی متأسفانه هیچ فایده‌ای نداشت، و شاهد قتل دیگری بودیم در دزلی یکی از روستاهای اورمانات که برادرش با ضرب گلوله او را به قتل رساند، و همچنین خودسوزی دختر همسایه‌مان که شوهرش نفت دستش داده

بود و او را مجبور کرده بود که خودش را بسوزاند، اینکه من اشاره کردم همسایه‌مان بود که خیلی ترس و وحشت در من ایجاد کرده بود، که هر شب کابوس میدیدم و نمی توانستم بخوابم، ولی متأسفانه هنوزم که هنوزم این جنایات زیادتر میشود، و هیچ مجازاتی برای قتل‌های ناموسی در جامعه من نیست، حکومت جمهوری اسلامی خود حامی این جنایات است و این قتل‌های ناموسی جنایاتی خفته هستند که نه رژیم و نه جامعه نمی خواهد آنها را آشکار کند و آنها را سرپوشیده و پنهان نگه میدارد.

۳. در صورت تمایل میتوانید تجربیات خودتان را برای بینندگان ما در میان بگذارید؟

بله طبق چیزهایی که ذکر کردم، من خودم در سن پایین قربانی ازدواج اجباری بودم و من خودم حق تصمیم گیری نداشتم، وقتی اعتراض میکردم دچار خشونت و آزار جسمی و زندان خانگی میشدم، اعتراض من هیچ فایده‌ای نداشت، تا به جایی رسید که من اقدام به خودکشی کردم ولی جان سالم بدر بردم، هم اکنون هم آثار و جای شکستگی و شکنجه‌هایی که بر من شده هنوز به طور واضح دیده میشود و هیچ قانون و نهادی و یا سازمانی نبوده که از من حمایت بکند.

من یک پسر دارم که ۱۲ سال سن داره، اکنون ۱۰ ساله که من از دیدن بچه‌ام محروم هستم و از حق مادر بودن محروم هستم، همیشه به این امید هستم که یک روزی بچه‌ام را بغل کنم، و این بزرگترین ضربه‌ایست که به من وارد شده است. در جامعه ما هیچ حق و حقوقی برای زنان بی سر پناه نیست.

۴. بسیاری از زنان به دلایلی که ذکر کردید از ایران فرار میکنند، تا قربانی قتل‌های ناموسی نگردند، و یا از شکنجه و آزار رژیم اسلامی در امان باشند، آیا

بله من خدمت شما عرض کردم، **شرایط خود شما نیز حاکی از همین واقعیت تلخ است؟**

خودم قربانی این جنایت هستم و من هم اگر فرار نمی کردم یکی از قربانیان قتل‌های ناموسی میشدم، همیشه به این فکر بودم، چگونه زنده بمانم.

از دست خشونت و آزار جسمی و شکنجه خسته شده بودم، تا اینکه مجبور به فرار شدم، چون دیگر طاقت و صبرم تمام شده بود، اگر خارج نمی شدم باید دوباره تسلیم عرف و ناموس و شرف و فرهنگ‌های ارتجاعی آنان میشدم.

من به عنوان یک زن به امنیت و آرامش نیاز داشتم ولی متأسفانه در مملکت خودم آنرا تجربه نکردم، در کشور من ایران، هیچ حق و حقوقی برای زنان نیست، مخصوصا برای زنان مطلقه و زنان شهرستانی.

عملی چون سنگسار و شلاق و مجازات از طرف حکومت اسلامی روح و روان زن را در ترس و رعب قرار داده و باید فقط سکوت کرد، این بی عدالتی و بی قانونی باعث میشود که زنان مثل من آواره مملکت‌های اروپایی شوند، بلکه به امنیت و آرامش برسند و یک سرپناهی داشته باشیم.

من خالصانه از تمامی زنان جامعه خودم و همه جامعه‌های دیگر که تحت ستم جنسی میباشند تقاضا نمودم که به جنبش عظیم رهایی زن در کل جهان بپیوندند، و با تلاش و پیکار مداوم خود بتوانیم حقوق انسانی خودمان را که انسان شمول میباشد بدست بیاوریم و در جهت احیای جامعه‌های مدرن و برابری طلب و یکسانی خواه گام‌های بی وقفه خود را برداریم و همچنین تا رسیدن به سر منزل هستی که همانا آزادی و برابری و زدودن هر نوع خشونت علیه زنان میباشد از حرکت باز نایستیم.

به امید رهایی خودم و دختران جامعه‌ام از هر نوع ستم و خشونت که حامیان آن همانا حکومت‌های مستبد و سنتی و همانا آداب و رسوم ارتجاعی و عقب افتاده میباشد. ما زنان فعال در عرصه زدودن هر نوع ظلم و ستم پیمان خود را با جامعه عظیم زنان در جهان تازه میکنیم و با صدای طنین انداز خود خواهان سرنگونی هر نوع سیستم زن ستیز و مرد سالار هستیم.

زنده باد جنبش عظیم رهایی زن درود بر آزادی و برابری

آموزش علمی روابط جنسی ... فرج شیلاندری
ادامه صفحه 5

مینوهمتی: در اروپا و یا جوامع پیشرفته تر در کلاسهای آموزشی از فیلم بسیار استفاده می شود تا تئیرات این گونه کلاسها برای والدین هم می تواند باشد؟
فرج شیلاندری: متدهای آموزش در مدارس به صورت نمایش است بچه ها خودشان نقشها را بر عهده میگیرند. مثل فروشنده و خریدار یا دو نفرکه در موردش با هم بحث میکنند. rollplaying نمایش فیلم و بازدید از مراکز مثل انجمن به صورت لوکال در مناطق مختلف است یا بحثهای گروهی. پدر مادرهای سوئدی این آموزشها را در بچگی دیده اند. برای پدر و مادرهایی که بیشتر کنجکاو هستند و میخواهند بدانند انجمن های تخصصی است که در طبقه بالا ی این انجمن ها کلاسها برای آموزش معلم ها است معلم هایی که برای تدریس هستند و وکلا آموزش میبینند. وکلا برای توهین یا تحقیر جنسی ویا هر چیز مربوط باید آموزش ببینند و بدانند. پدر و مادر ها هم میتوانند به صورت آزاد این دوره ها و آموزشها را ببینند. برای پدر و مادرهایی که هیچ آموزشی ندیده اند کلاسی نیست. در طی کلاسهای زبان یک سری بحث ها میشود که در واقع برخورد عقاید و باورهاست. آنهاپی که از کشورهای دیگر و مخصوصا مسلمان نشین می آیند باورهای سفت و سختی دارند. حتی از کشورهایی که هم مسلمان و هم مسیحی زندگی میکنند. خانمی از عراق بودند که مسیحی بودند. معلم گفت پسرها و دخترها از سن 16 سالگی به بالا حق دارند دوست پسر و دوست دختر داشته باشند و رابطه برقرار کنند. این خانم گفتند اجازه به دخترم نمیدهم رابطه ای برقرار کند معلم گفت اگر خودش دوست داشته باشد چی؟ جواب دادند من طوری بچه ام را بزرگ و تربیت کرده ام که خودش دوست ندارد. طوری باور خودش را به بچه اش تزریق کرده بود که بچه نیز باور او را داشت. ولی من ندیده ام کلاسهای خاصی برای پدر و مادرها باشد.

مینوهمتی: نقش و جایگاه سازمانهای غیر انتفاعی با کادر علمی و حرفه ای در آموزش روابط جنسی سالم به نوجوانان چیست؟

فرج شیلاندری: ان جی او انجمن یا سازمان دیگری اگر صلاحیت داشته باشد و یا آموزش دیده باشند اطلاعات صحیح و معتبر داشته باشند خوبه که به عهده بگیرند و یک سری کلاسهای آموزشی برای نوجوانان و مخصوصا پدر مادرها که با مفاهیم آشنا بشوند. مسئولیت بزرگی است نمیشود به سادگی با آن برخورد کرد حتی در سوئد هر معلمی نمیتواند این آموزشها را به بچه ها بدهد. اگر در کلاس مسئله مطرح شود و معلم بخواهد صحبت کند و آموزش بدهد باید تخصصی بلد باشد. اگر سازمانی بر عهده میگیرد خوب است تخصصی باشد.

این مصاحبه اول بار از برنامه تلویزیونی رهائی زن بسوی ایران و جهان پخش گردید.

با تشکر از سحر نیازی جهت پیاده کردن متن این مصاحبه

هنرمندان مسئول زدودن کینه ها از سینه ی خانواده های اعدامیان، زندانی ها، تبعیدی ها، ممنوع القلم ها، ممنوع تحصیل ها، استثنام شادگان و فقرا هستند یا دولتمردان؟ آیا ثروت های کلان سران حکومت که در بانک های خارج از ایران سرمایه گذاری شده یا میلیاردها دلاری که صرف ادامه ی جنگ داخلی سوریه و کشتار بیگناهان می شود یا یاری و اعتماد هنرمندان متوقف می شود؟ آیا با تولیدات هنگفت سینمایی که ابهت ایران و اسلام را به تصویر می کشند، خشونت ساختاری این رژیم محو خواهد شد؟

دولت روحانی از ... نسیم روشنایی
ادامه صفحه 7

هنرمند دولت تدبیر و امید

با توجه به سخنان حسن روحانی در تالار وحدت، هنرمندی که دولت او را هنرمند تلفی می کند و حمایت اش می کند باید این ویژگی ها را داشته باشد: دیندار و با ایمان (مسلمان)، غیر سیاسی، لذت گریز، مروج آموزه های اسلامی و ملی، خلاق، مبهم گو و غیر صریح، منتقد بی خطر، بروکرات نظارتچی، خودسانسورچی و هنرمندی که ایدئولوژی دولت تدبیر و امید را در جامعه ترویج کند. هنرمند دولت تدبیر و امید مانند این دولت باید معتدل و پرابهام باشد و از خطوط قرمز عبور نکند. قالبی که روحانی برای هنرمندان انتخاب کرده، همان کلیشه ی هنرمند میانمایه و سازشکار است که به حکومت دست سازش می دهد، از سفره ی خوان نعمت او ارتزاق می کند و چهره ی هیولایی حکومت را بزرگ می کند.

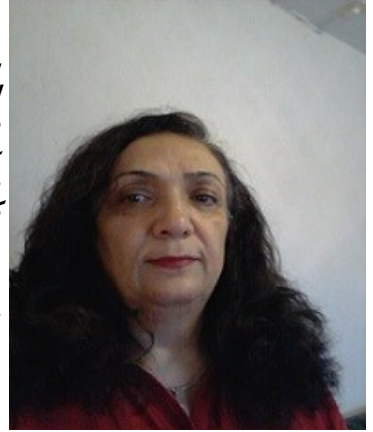
پانوشت: سخنان حسن روحانی از این لینک نقل قول شده اند.

<http://www.president.ir/fa/73754>

دست تمامی مذاهب از زندگی مردم و خصوصاً زنان و کودکان کوتاه!

مرضیه آدمی :

با سلامی دیگر حضور تمامی هموطنان عزیز و آزادیخواهم این بار میخوامم در باره ی قضاوت قلب و بیرحمی اشخاصی که بویی از انسانیت و شرف مردانگی نبرده اند درد و دلی داشته باشم درد جوانانی که جرمی جز ابراز عقیده و خواستن حقوق اولیه ی خود نداشته وندارند
دوستان و همراهان آزادیخواهم اخیرا خبری دردناک شنیدم که با تمام وجود متالم و متأثرم کرد که به شرح آن میپردازم :



تراژدی مرگ یک زن جوان ایرانی در آمریکا

پرستاری در یک بیمارستان در آمریکا پیشانی بیمار را بوسید. خانواده ساناز نظامی نزدیک به ده هزار کیلومتر آن سوتر، در ایران، این تصویر را بر صفحه لب تاپ دیدند و گریستند. ساناز نظامی زن جوان ۲۷ ساله پرتحرک و پویایی بود که به سه زبان تسلط داشت. وی قصد داشت در دانشگاه فنی میشیگان دوره کارشناسی ارشد مهندسی را بگذراند. به گفته پلیس، همسر وی مشکوک و متهم به کتک زدن اوست که به مرگ مغزی وی انجامید. به دنبال مرگ مغزی، خانواده نظامی که در تهران و از طریق لب تاپ و با کمک «پاهو مسنجر» سرنوشت او را دنبال می کردند، پس از اطمینان یافتن از مرگ مغزی او به بیمارستان اجازه دادند که اعضای او را اهدا کند. خواهر ساناز، سارا نظامی است که می گوید: «ما دعا کردیم از خدا معجزه ای خواستیم تا ساناز را زنده کند و با اهدای ارگان هایش (قلب، ریه ها، کلیه ها، کبد، لوزالمعده و روده کوچک) به ۷ بیمار نیازمند این ارگان ها، او برای ما زنده شد و این معجزه اتفاق افتاد. در ماه اوت، ساناز نظامی در ترکیه با نیما نصیری ازدواج کرد و به طورموقت با وی در لس آنجلس زندگی می کرد که زادگاه و محل بزرگ شدن نصیری بود. خواهر خانم نظامی می گوید ساناز شوهرش را از طریق اینترنت پیدا کرده بود. ساناز نظامی روز ۹ دسامبر(سه هفته پیش) درگذشت اما قلب، ریه ها، کلیه ها، روده کوچک و لوزالمعده اش به بیماران نیازمند اعضای پیوندی اهدا شد. خانم نظامی که در اثر ضربه شدید به سرش دچار تورم و التهاب شدید مغزی شده بود، روز ۱۸ دسامبر در گورستانی در میشیگان به خاک سپرده شد و کشیشی که هنگام تدفین وی دعا می کرد، نیایش خود را با شیهه اسلامی انجام داد. کشیشی که نظامی را به خاک سپرد، به پدر وی اطمینان داد که دخترش در این شهر تنها نخواهد ماند و هدایایی که او به بیماران آمریکایی داده نه تنها هدیه خود او، که هدیه خانواده اش و هدیه جامعه ایرانیان است. حدود ۲۰ نفر هنگام خاک سپاری ساناز نظامی در گورستان حاضر شدند که عمده شان پرسنل بیمارستان و پرستاران بودند. خانواده نظامی تصریح کرده است که می خواهد دنیا و به ویژه مردم آمریکا بدانند که دخترشان آمریکا و مردم آن را دوست می داشت. گفتنی است که پلیس نیما نصیری، همسر ساناز نظامی را متهم کرده و وکیل نصیری از اظهار نظر در این خصوص اجتناب کرده است .

مینا اسدی

نه... نمی نویسم .

خبر توک سرم راه می رود ...میزنم به خیابان... به تماشای درختانو رهگذران و کلاغان... راه می روم شتابان...می دوم که خبر از من جدا شود و دست از سرم بردارد...خودم ،با خودم حرف میزنم با صدای بلند:احساسات را کنار بگذار....مودب و محترم باش ...خانم بشو!

خانم می شوم و لباس های قشنگ می پوشم ...به سرم یک گل قرمز می زنم... از خبر می گریزم ... به کوجه و در و دشت.اما خبر خودش را به من آویزان می کند و مثل زنبور توک گوشم وزوز می کند که مرا بنویس!

و من می نویسم.

توی سرم یک تالار بزرگ و پر از چلچراغ است.پراز نگهبان و پاسدار و زنان لچک به سر...پر از مردان با جلال و جبروت... هنرمنداننویسندگان و شاعران و کارگردانان معروف...هنرمندان قدیمی و هنرمندان تازه به دوران رسیده. همه دلاک و کیسه کش یک حکومت جوان کش ...دلال یک رژیم ویرانگر و قمه کش...مراسم با سرود جمهوری اسلامی آغاز می شود ...مردی نقالی می کند.جمعیت صلوات می فرستند...فضا روحانی می شود طبقه ی اول از هنرمندان مردمی لبریز است .محمود دولت آبادی با موهای سفیدر طبقه ی دوم نشسته است ...دیری نمی باید که متوجه حضور او می شوند .ایشان را به طبقه ی اول میبرند و در کنار حجت الاسلام والمسلمین "زم" وشهرام ناظری می نشانند...

چه اتفاق عجیبی!از خانمی چی تا طرفداران خامنه ای و احمدی نژاد گوش تا گوش نشسته اند غرق در جمال و کمال یک آخوند که رییس جمهور شان است انگار نه انگار که یک موی سرشان به کل فیضیه می ارزد. عزت الله انتظامی در آستانه ی نود سالگی میخواهد به کجا برسد با این همه مقام و منزلت هنری؟علی نصیریان در هشتاد سالگی چه از جاه و مال کم دارد؟

آقای دولت آبادی هفتاد و دو ساله...نویسنده ی شهیر وسوار بر اسب سفید داخل و خارج کشور و معروف عام و خاص چه در زندگی آرزو کرده است که به آن نرسیده است؟ بهمن فرمان آرا که در زمان احمدی نژاد به اعتراض ،جوایز فجر را نپذیرفته است چه فرقی بین روحانی و احمدی نژاددیده که شتابان به سوی قبله ی حاجات دویده واجازه ی فیلم جدیدش را دریافت کرده است .از خرده ریزها که تازه سر از تخم در آورده اند و دارند راه و رسم خود فروشی را از متقدمان می آموزند کاری ندارم اما دوست دارم بدانم که این مشاهیر چراغ به دست چرا به این همه حقارت و خفت تن می دهند؟. در سالهای آخر زندگی که همه نقرس و قند و چربی و هزار کوفت و زهرمار دارند چه جای کم و خم شدن است؟

یکشنبه دوازده ژانویه سال دوهزار و چهارده -استکهلم

بریگاد سرخ، ارتش زنان هند



بریگاد سرخ، ارتش زنان هند برای مقابله با حملات خیابانی: در شهر لاکنو در شمال هند، اوشا ویشواکارما ارتشی از زنان را برای دفاع شخصی آماده می‌کند. اوشای ۲۵ ساله، در مقابل در خانه اش به زنان و دختران جوان هنرهای رزمی را آموزش می‌دهد. او می‌گوید حال که نمی‌توانیم طرز فکر مهاجمان و متجاوزان را عوض کنیم، باید خود را برای مقابله با آنها آماده کنیم: «لازم است این طور فکر کنیم که باید آنقدر توانا باشیم که اگر کسی خواست به ما حمله کند، ما هم با همان قدرت جلویش بایستیم. می‌خواهیم دخترها از لحاظ روحی و جسمی آنقدر قوی باشند که بتوانند با هر وضعیتی رو به رو شوند.»

اوشا می‌گوید سال ۲۰۱۰ - بعد از این که همکاری خواسته بود به او تجاوز کند - دچار ضربه روحی شده بود و احساس بی‌پناهی می‌کرد؛ همان موقع به فکر تشکیل بریگاد سرخ افتاد. پلیس هیچ کاری برایش نکرد، و مردی که قصد تجاوز به او را داشت، ماهها او را مسخره می‌کرد که واقعه را گزارش کرده بود. او می‌گوید اتفاقی که برای او افتاد، و تجاوز به دختر ۱۱ ساله ای که شاگردش بود، کاسه صبرش را لبریز کرد.

تعداد اعضای گروهی که با اوشا ویشواکارما آموزش می‌بیند، اکنون به ۲۰۰ نفر می‌رسد. آنها که بیشترشان شخصاً قربانی تجاوز بوده‌اند، در خیابان‌های شهر

لاکنو گشت می‌زنند، و با لباس‌های سرخ و سیاه - سرخ به نشان خطر و سیاه به نشانه اعتراض - آماده روبرویی با مردانی هستند که به زنان متلک می‌گویند، به بدنشان دست می‌زنند و آنها را مورد آزار جنسی و تجاوز قرار می‌دهند. افرین خان، هفده ساله، می‌گوید بعد از این که به پدرش گفت تقریباً هر روز در راه مدرسه پسرها اذیتش می‌کنند، پدرش تهدید کرد که دیگر اجازه نخواهد داد او به مدرسه برود. آن وقت بود که او به بریگاد سرخ پیوست: «آن روزها متلک‌های زشت و هرزه زیاد می‌شنیدیم، الان تقریباً خبری از این حرفها نیست. خیلی از مردم هوای ما را دارند و از ما حمایت می‌کنند و به خاطر همین به خودمان می‌بالیم که می‌توانیم چنین کاری را انجام دهیم.»

بعد از انتشار خبر تجاوز گروهی به یک دختر دانشجوی ۲۲ ساله در دهلی نو در سال گذشته، فعالیت گروه بریگاد سرخ بازتاب فراوانی پیدا کرد. آن دختر چند هفته بعد در بیمارستانی در سنگاپور جان سپرد. در اعتراض به تجاوز وحشیانه و قتل فجیع وی، هزاران نفر به خیابان‌ها ریختند، اما با گذشت یک سال، به نظر نمی‌رسد که اوضاع در جامعه هند تغییر چندانی کرده باشد. شمار تجاوزها در پایتخت هند، امسال نسبت به سال گذشته تقریباً دوبرابر شده است. اوشا ویشواکارما می‌گوید حملات در خارج از پایتخت به ندرت در رسانه‌ها انعکاس می‌یابد، و موجب واکنش عمومی می‌شود. به گفته او زندگی به ویژه در ایالت‌های سنت‌گرا مثل اوتارپرادش برای زنانی که شهامت ابراز عقیده یا دفاع از خود - در برابر والدین یا همسرشان - را ندارند خیلی بی‌روح و غم‌افزاست: «به زن به چشم انسان نگاه نمی‌کنند؛ زن فقط ابزاری برای استفاده است.»

اوشا و بریگاد سرخ او راه دشواری را پیموده‌اند. اوایل کار، حتی خانواده اش از ترس این که «در و همسایه راجع به بیرون آمدن دخترهای جوان از خانه و بلند حرف زدنشان چه فکر می‌کنند»، با فعالیت او مخالفت می‌کردند. اما رسم و رسوم اجتماعی جلوی کار اوشا را نمی‌گیرد. او مصمم است به دخترها و زنهای جوان یاد بدهد که از خود دفاع کنند و اعتماد به نفس داشته باشند. بریگاد سرخ توجه رسانه‌های دنیا را جلب کرده؛ و مادر اوشا که زمانی از بابت کارهای او نگران بود، حالا می‌گوید اوشا و سه دختر دیگرش مایه افتخار او هستند. اوشا ویشواکارما امیدوار است سال آینده در همه شهرهای هند، یک بریگاد سرخ برپا شود.

شورای قانونگذاری تونس برابری زنان و مردان را تصویب کرد

راديو فرانسه : تونس در یک اقدام بی‌سابقه در کشورهای عربی، «برابری بدون تبعیض شهروندان زن و مرد» در قانون اساسی آینده این کشور را مورد تأیید قرار داده است.

به گزارش خبرگزاری فرانسه، بند ۲۰ قانون اساسی تونس امروز دوشنبه با ۱۵۹ رای موافق از جمله ۱۶۹ رای دهنده در شورای ملی قانون گذاری تونس به تصویب رسید.

گفته میشود تصویب برابری حقوقی زن و مرد در تونس نتیجه توافقی است که میان نیروهای اسلامگرای حزب نهضت که اکثریت را دارا هستند و نیروهای لائیک مخالف آن، انجام شده است.

در سال ۲۰۱۲ تلاش حزب نهضت برای وارد کردن طرح «مکمل هم بودن» زنان و مردان در قانون اساسی تونس، با مخالفت‌های جدی روبرو شده بود، مخالفت‌هایی که باعث شد این حزب از طرح خود دست بردارد.

سازمان دیدبان حقوق بشر و عفو بین‌الملل با این حال، بند تصویب شده امروز را محدود کننده ارزیابی کرده و گفته اند قانون اساسی باید با صراحت تذکر دهد که «زنان و مردان با هم برابر هستند و از نظر قانون و عملی، حقوق کاملاً مساوی دارند.»

گفته میشود بند ۴۵ قانون اساسی تونس که به حقوق زنان اختصاص دارد و بر «مساوی بودن شانس زنان و مردان» تأکید می‌کند نیز بزودی مورد رای‌گیری قرار خواهد گرفت.

برای همکاری با سازمان رهائی زن می‌توانید با نمایندگان آن در کشورهای مختلف تماس بگیرید

سن دیگو جنوب کالیفرنیا: **فیروزه فرهی**

تلفن تماس: 858-531-1344

ایمیل: firouzeh.farrahi@yahoo.com

Location: 5240 fiore TER #213

San Diego"Ca 92122

جلسات کانون رهایی زن هر دوماه یکبار برگزار میشود و از طریق فلایر و ایمیل به اطلاع همگان خواهد رسید.

انگلستان: **دیانا نامی**

تلفن تماس : 00447862733511

ایمیل:

دیگر نقاط آمریکا : **مینو همتی**

ایمیل: MinoHemati@GMail.com

استکهلم : سوئد: **بری زارع**

تلفن تماس : 0046762308064

رعنا کریم زاده

تلفن تماس : 0046739286842

آدرس : ABF, Halndenterminalen 3

ساعات ملاقات، شنبه ها یک تا پنج بعد از ظهر

دیگر نقاط سوئد : **سالار کرداری**

تلفن تماس: 0046700194503

گوتنبرگ : **آفاق وکیلی**

تلفن تماس: 0046762518188

ایمیل: rahai_zan@yahoo.com

آلمان: **شراره رضائی**

تلفن تماس : 004915210189801

ایمیل: Shararehzaei.p@googlemail.com



تلوویزیون رهائی زن از "گامال یک" روی ماهواره "ملت برد" هر هفته روزهای جمعه 17:30 به وقت

تهران و بازه‌نخ، شنبه 17:30 به وقت تهران می‌توانید بیننده تلویزیون رهائی زن باشید

فرکانس ماهواره:

Frq 11179

Syb 27500

Pol H

FIC 3/4

میوه‌ستی از نوامبر سال 2004 به تهیه و تولید این برنامه پرداخته و مسایل و مشکلات زنان در ایران و خارج از

ایران را با میهمانان برنامه بحث میگذارد.